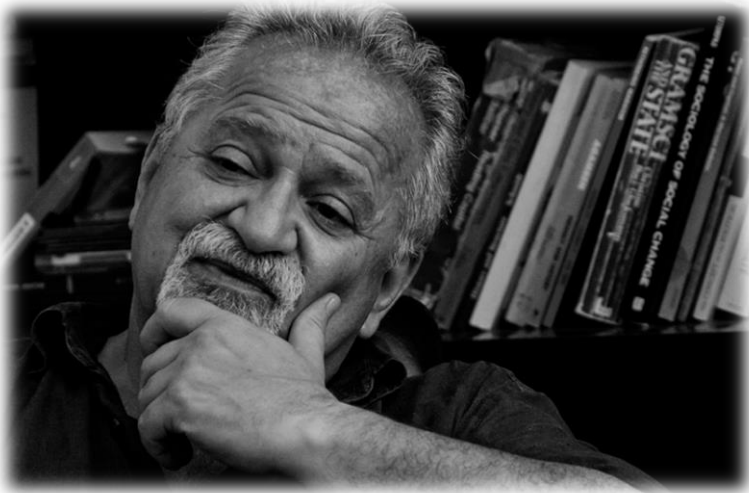


خاستگاه ناسیونالیسم کرد

گفت‌وگو با عباس ولی

سوما نگهداری نیا



به دنبال انتشار کتاب «گفتارهایی در خاستگاه ناسیونالیسم کرد» از سوی «نشر چشمه» گفت‌وگویی با عباس ولی یکی از نویسندگان کتاب انجام دادم. کتاب حاضر جلد چهارم از مجموعه مطالعات کردشناسی است که مقالات آن از لحاظ تئوریک و تاریخ‌نگاری یکی از جامع‌ترین نوشته‌ها در این زمینه محسوب می‌شود که پژوهشگرانی که در زمینه‌ی ناسیونالیسم‌های خاورمیانه در حال تحقیق هستند ارائه کرده‌اند و در آن سعی شده تا مسأله‌ی ناسیونالیسم کرد از خلال استدلال‌های ازلی‌گرا، قوم‌گرا، مدرنیست، برساخت‌گرا و ماتریالیستی تاریخ‌گرایانه بررسی شود و آنچه که این کتاب را به عنوان اثری پیش‌گام مطرح کرده این است که برای نخستین بار مطالعاتی این‌چنین متمرکز بر ناسیونالیسم کرد، برساخت‌ها و پژوهش‌ها و بینش‌ها را در اختیار خواننده قرار می‌دهد که از آن به عنوان چرخشی در حوزه‌ی مطالعات کردی یاد شده است. (س.ن.)

در جایی از کتاب شما اشاره می‌کنید که «ضرورت نوشتار تاریخی ناسیونالیسم کرد اعطای گذشته به کردهاست تا مبنایی باشد برای بنیاد نهادن لحظه‌های حال و نیز جدال بر سر آینده به مثابه‌ی یک سوژه‌ی تاریخی که این سوژه سیاست کرد است. یعنی سیاست نفی انکار شدن و مبارزه برای احقاق حقوق خود». با توجه به این تعبیر آیا این کتاب می‌خواهد لزوم ناسیونالیسم برای کردها در جهان امروز را که، اتفاقاً همسو با موج همه‌گیر ناسیونالیسم نیز است، مطرح کند؟

به نظر من ضرورت ناسیونالیسم به‌عنوان یک سیاست و نیز رویکردی فرهنگی برای کردها مدت‌هاست که مطرح است اما آنچه که من در این کتاب قصد داشتم عنوان کنم این بوده که مسأله‌ی ناسیونالیسم برای کردها باید به‌درستی تئوریزه شود. لذا من در این نوشتار سعی کردم تا موجودیت آن را از نظر رابطه با گذشته، حال و آینده از لحاظ تئوریک بیان کنم. البته ناسیونالیسم کرد نیز به تعبیری در چارچوب کلی حرکت‌های ناسیونالیستی در جهان قرار می‌گیرد اما این نکته را نیز باید مد نظر

داشت که ناسیونالیسم کرد با موج جدید ناسیونالیسم‌های جدیدی که امروز در جهان آغاز شده به‌کلی متفاوت است. به عقیده‌ی من ناسیونالیسم کرد یک حرکت دموکراتیک است با خواست‌های سیاسی، مدنی و فرهنگی اما در این بین آنچه که می‌بایست مورد توجه قرار بگیرد این است که ناسیونالیسم کرد موجودیت خود را در نفی دیگری نمی‌بیند و خواست‌های آن کاملاً در چارچوب دموکراتیک برای احقاق حقوق سیاسی‌اش در قالبی‌ست که با تکیه بر آن بتواند هویت خود را بیان کند و تکامل ببخشد. بنابراین از نظر گفتمانی اهداف و ابزارهای سیاسی آن توسعه‌طلبانه نیست لذا خواستار استقرار و تبیین این هویت در چارچوب قلمرو خود است. ناسیونالیسم کرد به هیچ عنوان «دیگری‌ساز» نیست و این یکی از مشخصه‌های اساسی ناسیونالیسم کرد است. این ویژگی البته به‌وجودآورنده‌ی جنبه‌ی دموکراتیک آن نیز هست. پس ما می‌بینیم که ناسیونالیسم کرد می‌خواهد هویت‌اش به وسیله‌ی دیگری پذیرفته و به آن احترام گذاشته شود و پیرو آن، آن دسته از حقوقی را که ناشی از شناسایی حقوقی و سیاسی این هویت است تعریف می‌کند و خواستار تحقق آن است. اما اگر در شرایط کنونی خواست‌های آن در تضاد با هویت مسلط دولتی و رسمی کشورهای است که در حال حاضر حاکم بر بخش‌های کردستان‌اند نتیجه‌ی عدم امکان مذاکره و راه‌حل سیاسی است. ناسیونالیسم کرد علی‌رغم ناموجه دانستن این تفارق، آن‌ها را قابل‌مذاکره و حل‌وفصل می‌داند و اگر به تاریخ جنبش‌های کردی نگاه کنیم می‌بینیم که تنها زمانی که تقاضا برای گفتگو و پذیرش این تفاوت‌ها [یعنی قبول چارچوب سیاسی و حقوقی برای هویت کردی] مورد پذیرش واقع نشده نتیجه‌ی آن تضاد با حکومت‌های مسلط و گاه بیان مسلحانه و نظامی بوده است. اما در نهایت حقیقت این است که ناسیونالیسم کرد در ساختار گفتمانی و سیاسی خود جایی برای جنگ و حرکات‌های مسلحانه و محو دیگری ندارد.

«اگر ترومای سرکوب و انکار که در دیگربودگی کرد ریشه دوانیده است، مورد پرسش و تأمل قرار نگیرد، خشونت نهفته در دیالکتیک خشونت مبتنی بر تضاد بین نفی و انکار هویت کردی از یک‌سو و مبارزه‌ی کردها برای شناسایی

و پذیرش آن از سوی دیگر، به گونه‌ای دست‌نخورده ادامه خواهد یافت و لازمه‌ی این، سخن گفتن کردهاست و البته نوعی نگاه تازه به تاریخ رابطه‌ی حاکمیت‌ها در هر چهار بخش از کردستان با کردها یعنی حضور آنها به‌مثابه‌ی یک دیگری» این بخشی از مقاله‌ی شماس است که به شرایط گفتمان سیاسی، که یکی از ارکان مهم در روند پذیرش مسأله‌ی ناسیونالیسم کردی است، اشاره دارد. شما فضای گفتمان سیاسی را برای این مسأله بالاخص در ایران چطور ارزیابی می‌کنید؟

در مورد کردستان ایران، من شرایط پذیرش گفتمان و این ایده‌ی سیاسی را منوط به شرایط موجود کردستان می‌دانم. زیرا همانطور که می‌دانیم در کردستان نیز همانند سایر بخش‌های ایران ویژگی‌های گفتمانی طی سال‌های اخیر تغییر کرده است که من می‌خواهم آن را این‌طور تشریح کنم: در حال حاضر فضای گفتمانی کردستان ایران در دو بخش مجزا در حال تکوین است، یک بخش در تبعید که حیطه‌ی تسلط احزاب سیاسی کرد است و بخش دیگر در داخل ایران در دست نسل جوان روشنفکر که اساساً یک میدان گفتمانی جدید است. قرائن نشان می‌دهد که قابلیت‌های تحول گفتمانی در این بخش بسیار مساعدتر از بخش خارج است و خواهد بود. حالا به بخشی که در حیطه‌ی تسلط احزاب است بپردازیم؛ در چند دهه‌ی گذشته و با تغییرات اساسی به‌ویژه افول مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی مسلط در جهان که کردها نیز از آن متأثر بودند، فضای گفتمانی تغییرات چشمگیری داشت. در مورد ایران بعد از انقلاب، اسلام سیاسی جای مارکسیسم را می‌گیرد اما چون ایدئولوژی حکومت است طبیعتاً برای اپوزیسیون کرد مقبول نیست و مشروعیت ندارد لذا فضایی که برای فعالین کرد در خارج و به‌ویژه احزاب کرد ایجاد می‌شود عمدتاً فضایی است متأثر از دموکراسی لیبرال یا بعضاً ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های رادیکال‌تر است که متأثر از نوعی سوسیالیسم دموکراتیک است، اگرچه مارکسیسم سنتی نیز به شیوه‌ی نسبتاً حاشیه‌ای ادامه دارد. اما حالا باید به بررسی سوی دیگر این جریان بپردازیم. جامعه‌ی کرد در ایران چه سازمانی و چه غیر سازمانی چه در داخل و چه خارج از

ایران همیشه با یک «دیگری» دوگانه مواجه بوده است. برای آن‌ها حاکمیت یک دیگری سرکوبگر است که در مواجهه با آن عملکرد احزاب سیاسی جنگ مسلحانه و عملکرد نیروهای سیاسی در داخل، اعتراضات مدنی بوده است. اما نمود دیگری از این دیگری اپوزیسیون سکولار دموکراتیک غیر کرد ایران است که آنها نیز به دلیل رد و انکار تقاضاهای کردها به نحو دیگری در مقابل‌شان ایستاده‌اند. لذا این دوگانگی گفتمان شرایط ویژه‌ای برای سیاست کرد در ایران در حال حاضر به وجود آورده است که به نظر من تا حدودی هم می‌تواند خطرناک باشد یعنی اگر فضا برای یک گفتمان مشترک از طرف اپوزیسیون دموکرات غیر کرد فراهم نشود و خواسته‌های کردها را در برنامه‌های سیاسی خود جای ندهند، چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای برای حل این مسأله وجود نخواهد داشت.

در جایی از کتاب عنوان شده که «اصلاح قانون اساسی و دموکراتیزه کردن مفهوم شهروندی نمی‌تواند به خودی خود بازنمایی سیاسی برابر برای کردها را تضمین کند و پیش‌نیاز آن دموکراتیک شدن هویت قدرت سیاسی، آن هم به شیوه‌ای رادیکال است». گنجاندن یک مفهوم دموکراتیک در قانون اساسی راه‌حلی است که بسیاری از سوسیالیست‌های کرد و حتی ملی‌گرایان لیبرال ایرانی و ترک نیز آن را راه حل مسأله‌ی کرد می‌دانند. شما فکر می‌کنید که این راه‌حل تا چه اندازه با توجه به موقعیت حال حاضر منطقه مناسب است؟

اجازه بدهید من در این مورد یک نکته را اضافه کنم آنچه که من در باب این مسأله تئوریزه کرده‌ام متفاوت از گفته‌ی دیگران است یعنی هم دموکرات‌های ایرانی و هم کسانی که اعتقاد دارند که اگر دموکراسی در ایران، ترکیه و سوریه برقرار شود و بعد قانون اساسی با تکیه بر مسائل حقوقی مدنی به جای مسائل مذهبی و نژادی مفهوم شهروندی را اصلاح کند، در نتیجه مسأله‌ی ملی یا به تعبیری مسأله‌ی قومیت‌ها حل می‌شود. نظر من در این باره کاملاً مخالف آن‌هاست، من می‌گویم که اساساً نباید در قانون اساسی هیچ فرقی بین تعریف شرایط ملیت و شرایط شهروندی وجود داشته

باشد. وقتی که در قانون اساسی شرایط ملیت ایرانی مذهب شیعه اثنی عشری، زبان فارسی، تاریخ مشترک و فرهنگ فارسی در نظر گرفته شده است و از طرف دیگر هویت شهروند ایرانی، یعنی کسی که باید خود را شهروند قانونی ایران بداند، بدون توجه به هویت، نژاد، فرهنگ و زبان تعریف می‌شود، یک تضاد گفتمانی آشکار به وجود می‌آید و معلوم نیست تکلیف کسی که در این بین خود را شهروند رسمی ایران می‌داند اما با توجه به شرایطی که قانون اساسی برای ملیت ایرانی تعریف کرده مذهب و زبان او متفاوت است، این تفاوت‌ها از نظر حقوقی و سیاسی را چطور باید تبیین کرد، مقصود تفاوت‌های هویت مذهبی، زبانی و فرهنگی شهروند با هویت ملی است که قانون حاکم و فرهنگ حاکم تعریف کرده است. این تضاد آشکار را چگونه باید معنی کرد؟ با در نظر گرفتن این تفاوت‌ها آیا شخصی که در خانواده‌ای با مذهب تسنن به دنیا آمده و زبان مادری او فارسی نیست و تاریخ و فرهنگ متفاوتی نیز دارد با در نظر داشتن تعریف قانون اساسی از ملیت ایرانی آیا این فرد ایرانی است یا نه؟ پس می‌بینیم مسأله‌ی اساسی این است که شما هرچند هم تعاریف شهروندی را دموکراتیزه کنید و آن را از تعریف مفهوم ملیت که گویای هویت ملیت منشاء حاکمیت سیاسی است که در دولت متجلی است بدانید مشکل حل نخواهد شد. زمانی که زبان، مذهب و فرهنگ و تاریخ متمایز از زبان و مذهب و فرهنگ ملی باشد یعنی اگر قانون اساسی هویت قدرت سیاسی را که همان آحاد ملت است بر اساس مذهب و زبان و تاریخ معین دیگری تعریف کرده باشد باز هم یک تناقض آشکار به وجود می‌آید. اگر به دنبال راه‌حلی واقعی برای این معضل باشیم می‌بایست تعریف هویت شهروندی را به طور دقیق با هویت قدرت حاکم یعنی هویت ملت، یکسان کنیم در غیر این صورت یک شهروند کرد با مذهب سنی با زبان کردی و با تاریخ و فرهنگ کردی در همان ابتدا خارج از حیطه‌ی مشروع سیاست قرار خواهد گرفت، چرا که این تعریف هویت قدرت سیاسی یا همان هویت مسلط ملی است که حدود و مرزهای قانونی سیاست مشروع را تعیین می‌کند پس اگر خارج از این حدود و ثغور وارد سیاست شود عملاً خلاف قانون عمل کرده و به صورت قانونی می‌تواند هدف خشونت سیاسی و سرکوب قرار بگیرد و قانوناً مجازات شود. در نتیجه تنها با دموکراسی و

دموکراتیزه کردن مفهوم شهروندی در قانون اساسی نمی‌توان مشکل ملیت‌ها یا اقوام را در ایران حل کرد.

پس مسأله‌ی دموکراتیزه کردن رادیکال را چطور تفسیر می‌کنید؟

فرض کنید فردا قرار است مجلس مؤسسان برای نوشتن قانون اساسی جدید تشکیل شود در این زمان هر کسی که خود را دموکرات می‌داند جدای از مسأله‌ی قومیت یعنی هر فرد کرد، ترک، فارس، بلوچ و یا... که به دموکراسی اعتقاد دارد می‌بایست از تعریف زبان رسمی، مذهب رسمی، فرهنگ رسمی و هر چیز رسمی در قانون اساسی جلوگیری کند زیرا هر کجا حرف از زبان رسمی باشد این یعنی زبان قدرت سیاسی، مذهب رسمی همان مذهب قدرت سیاسی است. پس کسی که زبان‌اش یا مذهب‌اش رسمی نیست، خواه‌ناخواه یا در مقابل قدرت قرار می‌گیرد و یا شهروند درجه دو می‌شود. می‌دانیم که مفهوم شهروندی درجه دو هم از همین جا می‌آید شهروندان درجه دو کسانی هستند که هویت‌شان با هویت مطرح شده در قانون اساسی یکی نیست.

اجازه بدهید کمی در مورد جنبش‌های کردی و نقش آنها در برساخت ناسیونالیسم کرد نیز صحبت کنیم همان‌طور که شما در جایی از کتاب اشاره می‌کنید دو عامل اصلی در بررسی تبارشناسی کرد و نوشته‌های تاریخی آنها نقش تعیین‌کننده دارد؛ اول خشونت هویت حاکم که دولت‌های سرزمینی مدرن در ایران، ترکیه، سوریه و عراق آن را اعمال کرده‌اند و دوم توسعه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک جنبش‌های کردی، حال شما نقش جنبش‌های کردی در مورد کردستان ایران در صد سال اخیر را چطور بررسی می‌کنید؟

به نظر من جنبش‌های کردی در ایران نقش بسیار عمده‌ای در برساخت ناسیونالیسم کرد داشته‌اند اما آنچه که قابل توجه است عدم موفقیت این جنبش‌ها در احقاق حقوق مورد نظر ناسیونالیسم کرد است مثلاً اگر بخواهیم آنها را با جنبش‌های کردی در

ترکیه مقایسه کنیم یک فرق اساسی مشهود است. می‌بینیم که در جنبش‌های کردی ترکیه به‌رغم مشکل اساسی حاکمیت که به جنگ مسلحانه منجر شده، و بدون در نظر داشتن تبعات سیاسی و نظامی مسأله‌ی کرد در شرایط فعلی، توانسته‌اند در جامعه حضور داشته باشند و این جنبه‌ی اجتماعی بسیار قوی در واقع آنها را به یک حرکت اجتماعی تبدیل کرده و همین تا حد زیادی در ماندگار بودن آنها در داخل خاک ترکیه مؤثر بوده، یعنی با وجود آن‌که نیروهای نظامی و رهبری سیاسی در خارج از ترکیه است خود جنبش در جامعه حضور دارد و تأثیرگذار است. و ما می‌دانیم که سرکوب یک حرکت نظامی و یا محدود کردن یک حرکت سیاسی به مراتب آسان‌تر از از بین بردن یک حرکت اجتماعی است. از این منظر به اعتقاد من احزاب سیاسی کرد ایرانی اهمال عمده‌ای کرده‌اند زیرا از نظر اجتماعی و فرهنگی میدان را خالی کرده‌اند و در تمام این سال‌ها نتوانسته‌اند حضور اجتماعی و فرهنگی پررنگی در جامعه داشته باشند. به‌نظر می‌رسد به فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی اهمیت نداده‌اند و به همین دلیل است که از فضای گفتمان سیاسی - فرهنگی که در حال حاضر در داخل کردستان ایران در جریان است عقب مانده‌اند. این فضای داخلی در سطح بسیار بالاتری از فضای گفتمان سیاسی فرهنگی احزاب کرد ایرانی در خارج از ایران است، زیرا این احزاب در طول زمان نتوانسته‌اند از نظر گفتمان فرهنگی به‌طور مداوم خود را بازبینی و بازسازی کنند. به‌نظر من این نقص، در مواجهه با نسل جوان روشنفکری که وارد عرصه‌ی سیاسی و فرهنگی می‌شود بسیار به چشم می‌آید و تداوم آن تبعات بدی برای احزاب سیاسی در آینده خواهد داشت. به نظر من وقت آن رسیده که این احزاب دست از پوپولیسم فرهنگی خود بردارند زیرا که این پوپولیسم فرهنگی بسیار ضد روشنفکری‌ست زیرا ما می‌بینیم که احزاب سیاسی کرد تنها زمانی روشنفکران را می‌پذیرند که این روشنفکران در خدمت سیاست و ایدئولوژی آنها باشند و روشنفکر مستقلی را که فعالیت‌هایش در حوزه‌ی گفتمانی جدیدی باشد که برای آنها ناشناخته و یا مقبول نیست طرد می‌کنند و به او انگ سیاسی و اخلاقی می‌زنند و همین باعث ایجاد شکاف بین جامعه‌ی روشنفکری و به‌اصطلاح نخبگان فرهنگی و احزاب سیاسی کرد ایران شده و بر همین اساس است که من معتقدم این احزاب در حال حاضر به‌هیچ‌روی درک درستی از موقعیت حکومت، اپوزیسیون و حتی

مشروعیت خودشان در داخل جامعه ندارند. باید پذیرفت که شرایط اجتماعی و فرهنگی مبارزه‌ی سیاسی ممکن است که در طول زمان تغییر کند و متعاقب آن شرایط و اهداف جنبش و استراتژی و مشروعیت عملکردی آن نیز تغییر خواهد کرد. لذا با وجود تمام احترامی که برای احزاب و سازمان‌های کرد و سال‌ها مبارزه‌شان قائل هستیم در عین حال اعتقاد داریم که باید اشتباهات آنها را نیز در نظر داشت.

در بخش‌هایی از کتاب به نوعی از ناسیونالیسم تحت عنوان «ناسیونالیسم فئودالی» اشاره شده است و با توجه به ساختار اجتماعی عشیره‌ای و قبیله‌ای در میان کردها و نقش رهبری عشیره‌ای در اکثر جنبش‌ها و حتی در نمونه‌هایی از خودگردانی در جوامع کردی که عمدتاً به عهده‌ی آغاها و امرای عشیره بوده است، سؤالی که در این بین مطرح می‌شود نقش احزاب کردی و میزان تأثیرگذاری‌شان در برهم زدن این معادلات است. شما فکر می‌کنید احزاب کردی در این زمینه تا چه میزان موفق عمل کرده‌اند؟

مفهوم ناسیونالیسم فئودالی را مرحوم دکتر امیر حسن پور در یکی از مقالات‌شان عنوان کرده‌اند و نیز در بحثی باهم در مورد ویژگی‌های ناسیونالیسم کرد داشتیم که در این کتاب هم آمده است، من آن را رد کرده‌ام. زیرا به اعتقاد من فئودالیسم چه به‌عنوان یک شیوه‌ی تولیدی و چه به‌منزله یک مرحله‌ی تاریخی، معنای خاص دارد و با ویژگی‌های ناسیونالیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی مدرن در تضاد است. مسأله‌ی ناسیونالیسم فئودالی یک تضاد در معناست یعنی اساساً چنین چیزی برداشت نادرستی از ناسیونالیسم است زیرا همان‌طور که از تعریف ناسیونالیسم پیداست سوژه‌ی اصلی در اینجا مردم هستند و مدرنیته آن را به عرصه‌ی سیاست وارد کرده است. لذا مدرنیته آغاز سیاست‌های ناسیونالیستی محسوب می‌شود و حرکات سیاسی پیش از این دوران در دسته‌ی فعالیت‌های ناسیونالیستی نیستند بلکه می‌توان آن‌ها را در زمره‌ی حرکات و جنبش‌های میهن‌پرستانه جای داد. اهداف استراتژیک و سوژه‌ی وطن‌دوستی و ملی‌گرایی کاملاً با هم فرق دارند و آن‌ها را یکی دانستن اشتباه تئوریک

است. حالا اگر به بخش دوم سؤال برگردیم تا جایی که من اطلاع دارم سیستم عشیره‌ای نقش چندانی در سیاست مدرن ناسیونالیستی کرد در کردستان ایران نداشته است و آخرین حرکت عشیره‌ای که در این منطقه اتفاق افتاده مربوط است به جنبش «اسماعیل آغای شکاک معروف به سمکو»، که برخلاف نظر بسیاری من به هیچ‌روی آن‌را حرکتی ناسیونالیستی نمی‌دانم و به اعتقاد من بیش‌تر یک حرکت عشیره‌ای در درگیری با حکومت مرکزی بوده است. ناسیونالیسم مدرن کردی در کردستان ایران تقریباً از ۱۹۳۰ به بعد آغاز شد و رهبری‌اش همیشه به عهده‌ی خرده‌بورژوازی شهری بوده است البته چرایی این مسأله به ویژگی تاریخی خاص جامعه‌ی ایران و سیستم سیاسی‌اش برمی‌گردد. ما می‌بینیم زمانی که رضاشاه تصمیم به برقراری یک حکومت مرکزی گرفت یکی از مشکلات پیش‌روی‌اش برای تشکیل این سیستم مرکزی سرزمینی، وجود عشایر بود و این تنها مختص عشایر کرد نبود اما کاری که رضاشاه انجام داد این بود که سازمان سیاسی آن‌ها را درهم شکست و بعد آن‌ها را خلع سلاح کرد اما هرگز به ساختار اقتصادی و اقتدار سران عشایر که بزرگ‌مالکی بود دست نزد و به اقتدار اقتصادی و مالی آن‌ها لطمه‌ای وارد نکرد. در واقع طبقه‌ی زمین‌دار و به‌ویژه سران عشایر در ساختار قدرت سیاسی ادغام و بخش مسلط و فعال آن را تشکیل می‌دادند. در نتیجه ما شاهدیم که پس از کودتای ۲۸ مرداد سران عشایر از جمله کسانی بودند که از بازگشت حکومت سلطنتی حمایت کردند و البته این روال تا زمان اصلاحات ارضی ادامه داشت. اصلاحات ارضی به‌رغم کاستی‌هایش مبانی بزرگ‌مالکی و اقتدار اقتصادی بزرگ‌مالکان و سران عشایر را درهم شکست. بعد از اصلاحات ارضی تغییرات عمده‌ای در روابط حکومت مرکزی و سران عشایر به‌وجود آمد با این حال بعد از انقلاب نیز با این‌که برای مدتی اقتدار حکومت مرکزی عملاً از بین می‌رود اما عشایر قادر نیستند که اقتدار از دست‌رفته‌ی اقتصادی‌شان را بازپس بگیرند و از نظر سیاسی هم در حاشیه ماندند. به غیر از آن‌هم باید به ویژگی‌های جنبش ناسیونالیستی کردستان ایران و ساختار طبقاتی احزابی که در کردستان ایران به فعالیت ادامه دادند توجه داشت، که عملاً چیزی بسیار متفاوت از موقعیت احزاب در کردستان عراق و ترکیه بود. در کردستان عراق در اصل این بزرگ‌مالکین زمین‌دار و سران عشایر بودند که رهبری جنبش‌های کردی را در دست

داشتند که البته هنوز هم وضع بر همان منوال است اما موقعیت کردها در کردستان ترکیه از این هم متفاوت است زیرا در آنجا برخلاف ایران و عراق هرگز اصلاحات ارضی صورت نگرفته است و هنوز هم بزرگ‌مالکین و سران عشیره در ترکیه مخصوصاً در بخش‌های شرقی آن که کردستان باشد وجود دارند و دلیل سیاسی عمده‌ی آن هم ایجاد سیستم چندحزبی ساختار سیاسی ترکیه بعد از امضای پیمان آتلانتیک شمالی یا ناتو بود، که در نتیجه‌ی آن مسأله‌ی انتخابات و رأی در سیاست مطرح شد و طبعاً ائتلاف با سران عشیره‌ها برای احزاب و دولت راه مناسبی برای تسلط بر بازار آرا محسوب می‌شد.

اجازه بدهید وضعیت کردستان سوریه را در سؤال بعدی که موضوع اش هم مرتبط است بررسی کنیم.

در یکی از مقاله‌های کتاب نوشته‌ی «نلیدا فوکارو» که به شکل‌گیری حزب «خویبون» در سال ۱۹۲۷ بر اساس آرایش پیچیده‌ی قوای فرهنگی و سیاسی کرد و غیر کرد در سوریه اشاره دارد نویسنده از تغییر رویکرد فعالیت‌های حزب از حرکت‌های مسلحانه به فعالیت‌های فرهنگی می‌گوید، به نظر شما این نوع از فعالیت‌ها برای احزاب کردی در حال حاضر تا چه اندازه می‌تواند به پیشبرد ناسیونالیسم کردی کمک کند؟ آیا مثال روشنی از این نوع فعالیت‌ها از هیچ‌یک از احزاب کرد در ذهن دارید؟

موقعیت کردستان سوریه از هر لحاظ متفاوت است. مثلاً زمانی که سوریه تحت قیمومیت فرانسوی‌ها بود یعنی از ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۶ آنها یک سیاست قومی - اتنیکی لیبرال را در حکومت در سوریه در پیش گرفته بودند و طبیعی است که کردها در چنین شرایطی آزادی عمل بیشتری برای فعالیت داشتند تا آنجا که زمانی که جنبش‌های بزرگ کردی در ترکیه شکست خورد برای مثال جنبش «شیخ سعید پیران» در ۱۹۲۵ و یا جنبش «آارات» در ۱۹۳۳ بخشی از رهبری آنها بعد از شکست به دلیل شرایط مساعد فعالیت به کردستان سوریه رفتند و با این‌که ایده‌ی اصلی آنها

استقلال کردستان بود اما در سوریه نیازی به فعالیت مسلحانه نداشتند زیرا برخوردی بین کردها و حکومت تحت قیمومیت فرانسه پیش نیامده بود. اما بعد از استقلال سوریه و روی کار آمدن حکومت‌های عربی ما شاهد آغاز اختلافات کردها با حکومت‌های مرکزی وقت هستیم از این دوره است که سیاست حکومت مرکزی در سوریه بر انکار کامل کردها پایه‌ریزی می‌شود. یعنی حکومت اعلام می‌کند که کردهای ساکن این مناطق اساساً سوری‌ای نیستند بلکه از رانده‌شده‌گان کردهای ترکیه‌اند که در سوریه پناهنده بودند و بر اساس این استدلال حکومت مرکزی در سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۶۴ سلسله قوانینی وضع کرد که بر اساس آن کردها را از شهروندی سوریه به صورت کامل محروم کرد. یعنی بخش بزرگی از کردها در سوریه تا سال ۲۰۰۴ مطلقاً هیچ نوع حق شهروندی نداشتند. پس می‌بینیم که موضوع نقش عشیره و شهرنشینی در جنبش‌های کردی سوریه کاملاً متفاوت از سه بخش دیگر است و مسأله‌ی جنگ مسلحانه در آن‌جا نیز عمدتاً به زمان تأسیس و فعالیت نظامی حزب کارگران کردستان در ترکیه برمی‌گردد. اما در توضیح بخش دوم سؤال شما باید بگوییم که استراتژی جنگ مسلحانه در میان جنبش‌های کردی اساساً هرگز در ابتدا مطرح نبوده است و ما با بررسی تاریخ این جنبش‌ها می‌بینیم که شرایطی که حکومت‌های مرکزی ایجاد کرده‌اند یعنی انکار و سرکوب هویت کرد آن‌ها را به طرف حرکت‌های مسلحانه سوق داده است. لذا جنگ مسلحانه نه‌تنها برای آنها یک انتخاب نبوده بلکه در اصل یک ضرورت سیاسی تحمیلی در مقابله با رفتارهای حکومت‌های مرکزی بوده و این استراتژی معمولاً در فقدان راه‌حل‌های سیاسی اتخاذ شده است. چون در حال حاضر شرایطی شبیه به آنچه که «حزب خویبون» در آن فعالیت می‌کرد برای هیچ‌یک از احزاب کردی فراهم نیست در نتیجه هیچ‌یک از آنها نتوانستند شیوه‌ای شبیه به عملکرد اعضای خویبون را در پیش بگیرند.

شما آنچه را که امروز در «روژاوا» یا بخش غربی کردستان در جریان است چطور می‌بینید با توجه به این‌که ایده‌ی اصلی در میان احزابی که کنترل این منطقه را در دست دارند اساساً چیزی متفاوت از ایده‌های ناسیونالیستی

آن‌ها در گذشته است آیا شما آن را ادامه یا تحریف ناسیونالیسم کردی می‌دانید؟

آن‌چه که ما در «روژاوا» یا کردستان سوریه شاهد آن هستیم یک تجربه‌ی جدید است که ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کاملاً مشخصی دارد که تعبیر تازه‌ای از مسأله‌ی کرد دارد و به اعتقاد من این قضیه نه‌تنها تحریف در ناسیونالیسم کرد نیست بلکه در اصل تحول آن است اما در راستایی متفاوت، و اساس آن نیز بر پایه‌ی این باور استوار است که پروژه‌ی دولت ملی که آن را بر ساخت و محصول مدرنیته می‌دانند یک پروژه‌ی شکست‌خورده و منحن است، بالاخص در خاورمیانه. در نتیجه کردها که تا به حال موفق به تشکیل یک دولت ملی نشده‌اند بهتر است در این شرایط از آن صرف‌نظر کنند و به دنبال راه‌حل دیگری برای احقاق حقوق‌شان باشند به بیان دیگر آن‌ها معتقدند که هدف ناسیونالیسم این نیست که یک دولت ملی به وجود بیاورد بلکه هدف این است که یک چارچوب معین سیاسی، اقتصادی، فرهنگی برای جامعه‌ی کرد تعیین کند که در قالب آن اهداف و حقوق ملت کرد محقق شود، و این چارچوب می‌تواند شکلی به‌غیر از دولت ملی داشته باشد. البته این دیدگاه تا حدودی هم به شرایط ژئوپلتیک کردستان که در حال حاضر به چهار بخش تقسیم شده برمی‌گردد و این‌که به‌زعم آن‌ها راه‌حل‌شان به طرز واقع‌بینانه‌تری به حل مسأله می‌پردازد زیرا در شرایط موجود آنها امکان به وجود آمدن یک کردستان متحد و مستقل را بسیار کم می‌دانند. البته این نکته را هم باید اضافه کرد که ماهیت این تئوری هرچه باشد، آینده‌ی کردستان سوریه بسیار نامعلوم است به بیان دیگر معلوم نیست که شرایط برای ادامه‌ی حیات یک سیستم خودگردان سوسیالیست آنارشیست کردی در درون سیستم حکومتی بازسازی‌شده‌ی بعث در سوریه بعد از جنگ تا چه زمان دوام خواهد داشت. به اعتقاد من این پروژه به‌رغم پشتیبانی گسترده‌ی مردمی نمی‌تواند بدون حمایت یک قدرت بزرگ خارجی خیلی پایدار باشد. به‌نظر من سران جنبش کرد در روژاوا مسأله‌ی خودگردانی کرد را خارج از سیطره‌ی قدرت حکومت مرکزی در نظر گرفته و تئوریزه کرده‌اند، و این تنها در شرایطی می‌تواند درست باشد که دولت

آینده‌ی سوریه یک دولت کاملاً دموکراتیک باشد. در غیر این صورت و با وجود یک دولت مرکزی غیردموکراتیک، ماندگاری آن بستگی دارد به بودن یک اپوزیسیون غیرکرد دموکرات و حمایت آن از خواست خودگردانی روزاوا. یعنی اپوزیسیون غیرکردی که بتواند تقاضاهای کردها را نیز در کنار خواست‌های خود در برنامه‌اش قرار دهد. من معتقدم که تئوری خودگردانی دموکراتیک کردستان سوریه علی‌رغم مبانی والای مساوات‌طلبانه و انسانی که دارد به‌درستی تئوریزه نشده است و ضعف‌های تئوریکی که دارد می‌تواند مشکلات اساسی برای آنها به وجود آورد، کما این‌که چندی پیش و با اعلام خروج نیروهای آمریکایی ما شاهد فجایع بسیاری در آن منطقه بودیم و این تماماً نشان از موقعیت متزلزل آنها دارد، به‌رغم تمام پیشرفت‌هایی که طی این سالیان داشته‌اند.

اجازه بدهید در انتها سؤالی در خصوص «خصلت ویژه‌ی ناسیونالیسم کرد» مطرح کنم، شما معتقدید که آنچه ناسیونالیسم کرد را از ناسیونالیسم کلاسیک اروپایی متمایز می‌کند این است که «ناسیونالیسم کردی پاسخی‌ست به انکار هویت‌گرد که از سرکوب جامعه‌ی مدنی و شهروندی دموکراتیک در کردستان ناشی شده است حال آن‌که ناسیونالیسم کلاسیک اروپایی با مدرنیته آغاز و با روندها و اعمال تاریخی توأم شد که ظهور دولت مدرن و متعاقب آن شهروندی دموکراتیک و جامعه‌ی مدنی را تعیین کرد» حال آیا فکر می‌کنید این خصلت ویژه می‌تواند به‌مثابه‌ی نقطه‌ی قوتی برای آن در جهت توسعه‌ی سیاسی‌اش در آینده باشد؟

برای پاسخ به این سؤال ابتدا می‌بایست وضعیت ویژه‌ی کردستان و چرایی این مسأله را بررسی کنیم که به چه دلیل جنبش‌های ناسیونالیستی کرد در جامعه‌ی مدنی همیشه خیلی زود از شهر به سوی روستا و در نهایت به طرف کوهستان و بعد جنگ مسلحانه کشیده شده‌اند. دلیل این مسأله را می‌توان در سرکوب کردها از سوی حکومت‌های مرکزی پیدا کرد که این عامل خود مسأله‌ی مطرح شدن خشونت سیاسی را به میان می‌آورد یعنی هنگامی که جامعه‌ی مدنی ضعیف است و یا ضعیف

نگاه داشته می‌شود و در آن افراد اساساً نمی‌توانند کوچک‌ترین حوزه‌ی عمومی و مفری قانونی برای بیان خواست‌هایشان داشته باشند، در بن‌بستی اجتماعی - سیاسی گیر می‌کنند، یا باید به سلطه‌ی انکار و سرکوب تن دردهند، یا راهی خارج از حدود جامعه‌ی مدنی و ورای حوزه‌ی قوانین حاکم بجویند، که به علت ممنوعیت قانونی به مقاومت و مبارزات مسلحانه منتهی می‌شود. بدون تردید این سناریوی کلی در مورد همه‌ی جنبش‌های ملی‌گرایانه کرد صادق است و به‌دفعات در تاریخ معاصر در بخش‌های مختلف کردستان تکرار شده است. مقاومت و مبارزه‌ی مسلحانه بدین ترتیب جنبه‌ی ناخواسته و منفی تمام جنبش‌های ناسیونالیستی کردی بوده است. علاوه بر این در نتیجه‌ی ضعف جامعه‌ی مدنی زیر سلطه‌ی استبداد و سرکوب حاکم مشکل دیگری که پیش آمد ضعف گفتمانی ناسیونالیسم کرد بود، و به‌جرات می‌توان گفت بیشتر این جنبش‌ها در آغاز مبانی گفتمانی و تئوریک معین، محکم و مستدلی نداشتند، و بیشتر در فرایند مقاومت و مبارزه کم‌وبیش به آن دست یافتند. به همین دلیل است که این جنبش‌ها طی سالیان علی‌رغم مبارزات مسلحانه، در نهایت مجبور بوده‌اند تا حد زیادی از خواست‌های اولیه‌شان دست بکشند و برنامه‌های‌شان را تعدیل کنند. از سوی دیگر مبارزه‌ی مسلحانه سبب انزوای اجتماعی و فرهنگی و عدم ارتباط ارگانیک جنبش‌های ناسیونالیستی کرد با جامعه‌ی مدنی شده به‌ویژه زمانی که به دلیل وضعیت خاص‌شان که اکثراً در تبعید هستند. این شرایط باعث شده که در بخش‌های متفاوت کردستان ایده‌ی ناسیونالیسم اتنیک بر ناسیونالیسم مدنی تفوق پیدا کند، و همین باعث شده که عنصر اتنیسیته در ساختار گفتمان جنبش بیش از حد قوی شود، و در تبیین تحولات سیاسی و گفتمان ناسیونالیستی ارزش‌های دموکراتیک جامعه‌ی مدنی را تابع خود قرار دهد. من معتقدم که اگر ناسیونالیسم را یک ایدئولوژی مترقی و دموکراتیک بدانیم می‌بایست سیر حرکت آن همیشه به سوی ناسیونالیسم مدنی باشد و بر اساس اصولی بنیان‌گذاری شود که مبتنی بر حقوق دموکراتیک در عرصه‌ای خصوصی و عمومی باشد. یعنی جنبش ناسیونالیست کرد می‌بایستی خواستار دست یافتن به یک سلسله حقوق دموکراتیک برای فرد و جامعه‌ی کرد باشد. باید هویت این سیاست از ماهیت دموکراتیک این خواست‌ها

گرفته شود و در نتیجه می‌بایست به‌وضوح بگوید که مسائل اتنیکی و زبانی نه به‌طور طبیعی بلکه دقیقاً به‌علت انکار و سرکوب‌شان به‌وسیله‌ی قدرت حاکم در ساختار گفتمان سیاسی ناسیونالیسم کرد جای دارند و از این‌رو حضورشان گویای انکار و سرکوب حقوق دموکراتیک و مدنی جامعه‌ی کرد است. برجسته کردن این حقوق دموکراتیک سرکوب شده باید محور مبارزات ناسیونالیستی باشد نه تشبث و اشاره به خصلت‌های ذاتی و برتر اتنیسیته و زبان. هیچ زبان و اتنیسته‌ای دارای خصلت‌های ذاتی برتر نسبت به زبان‌ها و اتنیسیته‌های دیگر نیست. لذا ما اگر بخواهیم از این نقطه‌ی قوت در جهت توسعه‌ی سیاسی ناسیونالیسم کرد استفاده کنیم بهتر است در ابتدا بر خصلت دموکراتیک آن تأکید کنیم و آن را در وهله‌ی اول گسترش دهیم. بدون تردید مسئله‌ی اتنیسیته و زبان اگرچه بسیار مهم هستند (نه تنها برای ناسیونالیسم کرد بلکه در ساختار هر ناسیونالیسم دیگری هم) ولی یک جنبش دموکراتیک باید در گفتمان خود از تعابیر ذات‌گرایانه دوری کرده و بر جنبه‌های سیاسی و دموکراتیک آن تأکید کند در آن صورت می‌توان گفت که جنبش مسیر درست را در پیش گرفته است. یعنی به بیان واضح‌تر باید گفت اگر چه کردها یک جامعه‌ی زبانی و اتنیک خاص هستند، زبان و اتنیسیته‌ی کرد دو عنصر بارز هویت کردی هستند، ولی هویت کرد تا زمانی که هویتی انکار و سرکوب‌شده است خصلتی دموکراتیک و مدنی دارد، و از این‌رو سیاست کردها باید در درجه‌ی اول بر این هویت مدنی و دموکراتیک استوار باشد، و این هویت باید مبنای منشاء تمام خواست‌های دموکراتیک کردها در مبارزات‌شان باشد. به اعتقاد من دلیل این‌که این مسائل دیرنگام در ناسیونالیسم کرد مطرح شد همین تخریب سیستماتیک جامعه‌ی مدنی توسط سیاست فشار از سوی حکومت‌های مسلط بوده است که در ابتدا نیز به آن اشاره کردم و این متأسفانه مسأله‌ای است که کردها همیشه با آن درگیر بوده‌اند یعنی زمانی که یک ملت تحت فشار باشد مسائلی همچون زبان، هویت و برداشت‌های فرهنگی و تاریخی در بیان هویت‌اش برجسته می‌شود. در صورتی که در شرایط عادی آنچه که می‌بایست برجسته باشد سرکوب و انکار هویت کرد فقدان یک سلسله حقوق اساسی انسانی و مدنی دموکراتیک برای یک زندگی آزاد و انسانی است. لذا من

معتقدم که حتماً می‌بایست تعبیر دموکراتیک از ناسیونالیسم کرد پیش از هر چیز دیگری مطرح شود، و این در درجه‌ی نخست وظیفه‌ی خبگان کرد است.